

محلہ می ما

درس اول



تابستان بود. امید با خانواده اش تازه به این محلہ آمدہ بود.
او در کلاس سوم، ثبت نام کردہ بود و هنوز بہ محلہ می جدید، عادت
نکردہ بود. امید از اینکہ هیچ دوستی در آنجا نہ داشت، ناراحت بود
و در گوشہ ای نشستہ بود و فکر می کرد. مادرش کہ داشت وسایل
خانہ را جابہ جایی کرد، از او پرسید: «چرا این قدر ناراحت
ہستی؟ نگران نباش! اینجا ہم دوستان خوبی پیدا



می‌کنی. حالا بلند شو؛ پدرت می‌خواهد بیرون برود. تو هم با او برو، تا با محله‌ی جدید آشنا شوی.»

امید، همراه پدرش، از خانه خارج شد. او با دقت به اطراف نگاه می‌کرد. بوی نان تازه می‌آمد. چند نفری در صف نانوايي ايستاده بودند. امید و پدرش، کمی جلوتر به بازارچه رسیدند. بازارچه تعداد زیادی مغازه و دکان کوچک و بزرگ داشت. بعضی از آن‌ها لباس و کیف و کفش می‌فروختند و بعضی دیگر، کتاب و دفتر. چندتایی از آن‌ها هم مواد غذایی داشتند. امید از مقابل قنادی‌گذشت و به شیرینی‌هایی که چیده شده بود، نگاه کرد.

از بازارچه که گذشتند، به میدان رسیدند. در یک سوی میدان، مسجد بزرگی دیده می‌شد. گنبد فیروزه‌ای و گلدسته‌های بلند آن، عظمتی داشت. در سوی دیگر، بوستان سرسبز و بزرگی بود. امید و پدرش وارد بوستان شدند.

بوستان، فضای سبز بسیار زیبایی داشت. در انتهای آن، زمین فوتبالی دیده می‌شد و جمعت زیادی آنجا بودند. آن‌ها جلو رفتند. امید، به پسری که لباس ورزشی پوشیده بود، سلام کرد و پرسید: «اینجا چه خبر است؟»

پسر گفت: «امروز مسابقه‌ای بین تیم محله‌ی ما و محله‌ی بهارستان برگزار می‌شود. قبلاً تو را در این محل ندیده‌ام. اینجا به مهمانی آمده‌ای؟»

امید، خود را معرفی کرد و گفت: «نه، ما تازه به این محله آمده‌ایم. امیدوارم بتوانم دوستان جدیدی در اینجا پیدا کنم. راستی، نگران به نظری رسی. مشکلی پیش آمده؟»

او با ناراحتی جواب داد: «ما امروز دروازه‌بان نداریم. چون دروازه‌بان تیم ما بیمار شده و نیامده، نمی‌دانیم چه کار کنیم.»

با شنیدن این حرف، امید خاطرات محله‌ی قبلی خود را به یاد آورد. آنجا، امید دروازه‌بان تیم بود و وقتی درون دروازه می‌ایستاد، خیال هم راحت بود که گُل نمی‌خورند. احساس کرد دلش برای دوستانش تنگ شده است. در این لحظه، پدرش گفت: «امید دروازه‌بان خوبی است. اگر بخواهید، او می‌تواند توی دروازه بایستد.»

پسر، با خوش حالی، گاهی به امید کرد و گفت: «پس، زود لباس دروازه‌بان تیم را بپوش که باید خودمان را گرم کنیم. بازی تا یک ساعت دیگر شروع می‌شود.» آن روز، امید درون دروازه ایستاد و بسیار خوب بازی کرد. حالا دیگر، بچه‌های محله، امید را می‌شناسند و با او دوست هستند.



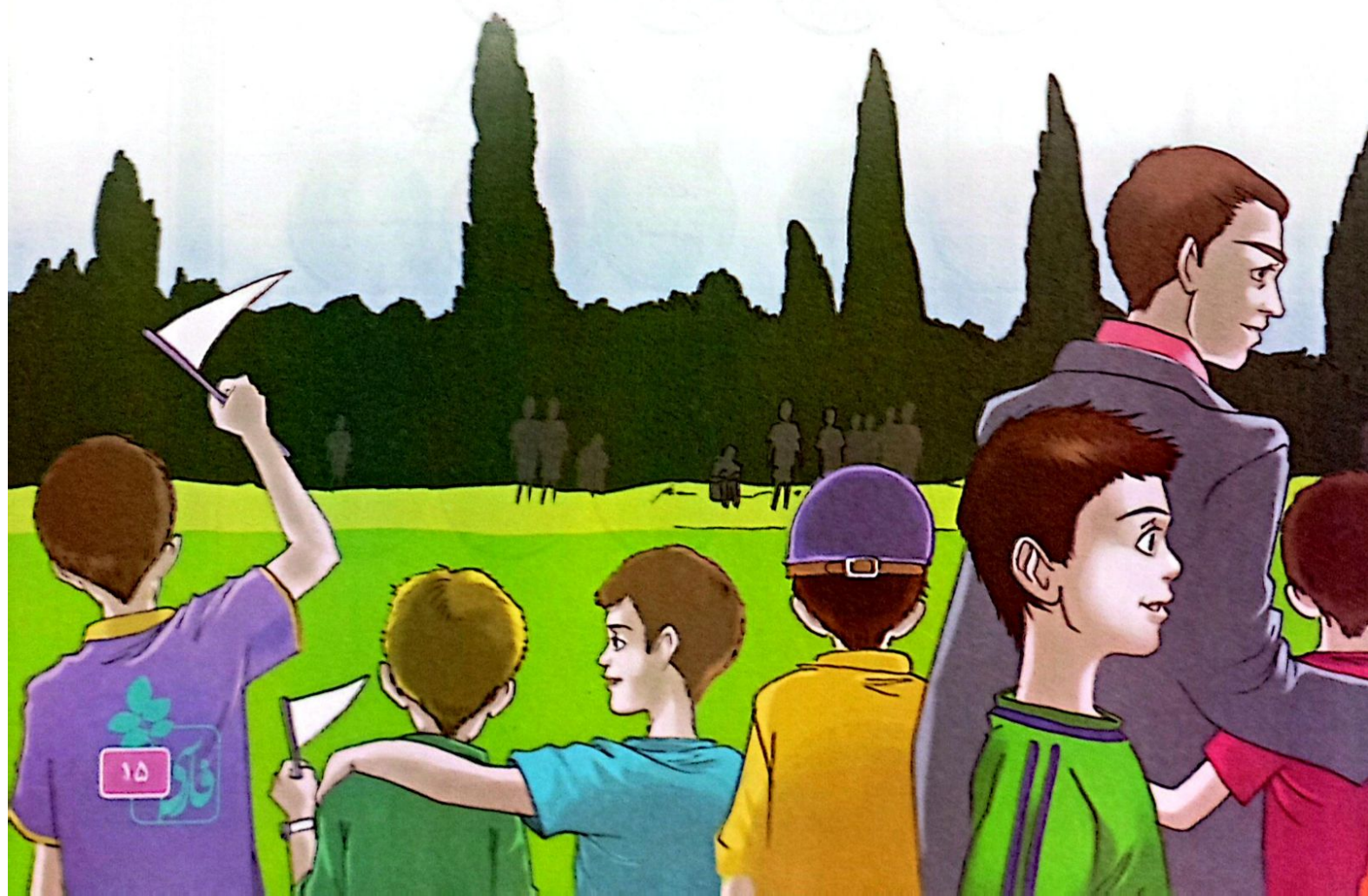
درست و نادرست

- ۱ محله‌ی جدید، نانوايي، مسجد و بازار داشت. ✓
- ۲ روبه‌روی مدرسه‌ی امید، بوستان بزرگی است. ✗
میراث

درک مطلب

- ۱ آن روز، امید چگونه توانست دوستان زیادی پیدا کند؟
- ۲ با توجه به متن درس، حالا تو محله‌ی خود را برای دوستان معرفی کن.

۳



چار مسئله



کاهشنی
افزایشنی

+

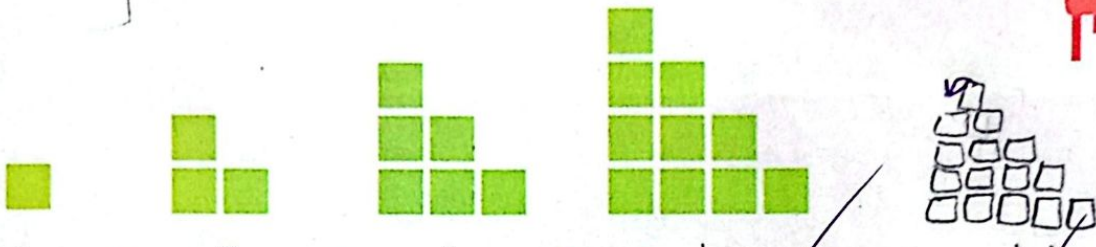
-

x

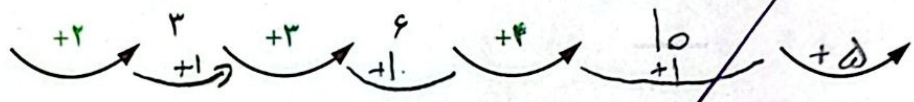
÷

۱- الگوهای زیر را ادامه دهید. توضیح دهید که چه رابطه‌ای در آنها وجود دارد.

الگو هندسی

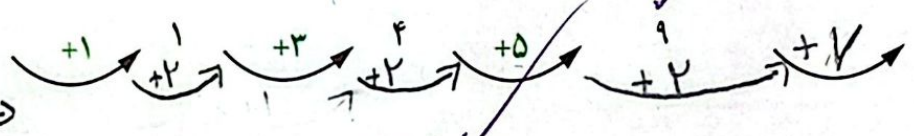


→ شکلی



الگوی

→ عددی



۲- خانه‌ی مریم در یک ساختمان ۱۰ طبقه است. هر طبقه‌ی آن

ساختمان ۴ واحد دارد.

کلمه‌ی هر
در ریاضی
یعنی در یک

۲- طبقه‌ی آن چند واحد دارد؟ ۸ تا

۳- طبقه‌ی آن چند واحد دارد؟ ۱۲ تا

۷- طبقه‌ی آن چند واحد دارد؟ ۲۸ تا

طبقه	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
واحد	۴	۸	۱۲	۱۶	۲۰	۲۴	۲۸



اطلاعات

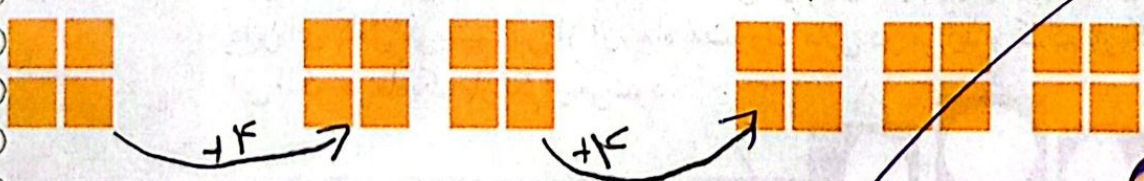
چیزی داده
(معمولاً عدد)

حمید برای پاسخ دادن به سؤال‌های بالا شکل‌های زیر را کشیده است.

• بین تعداد واحدها و شکل‌های زیر چه رابطه‌ای وجود دارد؟ توضیح دهید.

در مرحله حمید واحد (شکل) ۴ کشیده است به

مرحله‌ی قبل اضافه کرده



کشف الگو (رابطه‌ی بین عددها یا شکل‌ها) و بیان و توصیف آن به صورت کلامی و نوشتاری از مهارت‌های مهم در حوزه‌ی یادگیری ریاضی است.



مریم و سارا به همراه خانواده در یک مزرعه زندگی می کنند. جانوران و گیاهان بسیاری در این مزرعه وجود دارند.



آن‌ها مدتی است درباره‌ی جانوران کوچکی که در مزرعه می بینند، کنجکاو شده اند. وقتی از پدر و مادر خود درباره‌ی این جانوران پرسیدند، آن‌ها گفتند:

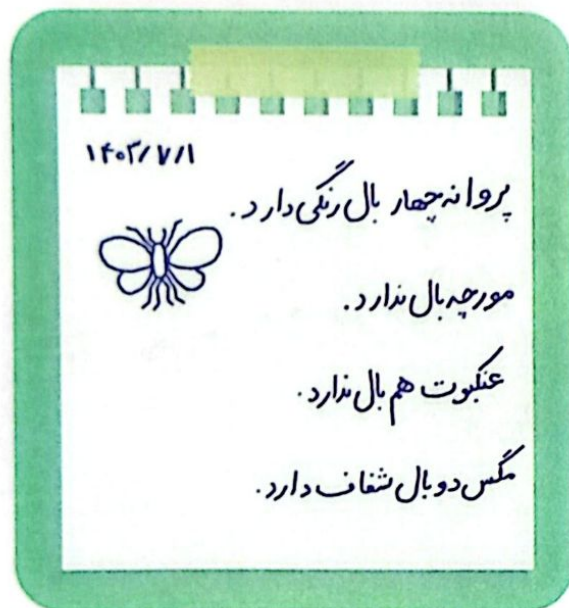
❑ بیاید با هم به مزرعه برویم، تعدادی از این جانوران کوچک را مشاهده و درباره‌ی آن‌ها اطلاعات جمع آوری کنیم. اما مراقب باشیم به جانوران و گیاهان آسیب نزنیم. آن‌ها به مزرعه رفتند. سارا گفت:

❑ بهتر است برای مشاهده از یک ذره بین هم استفاده کنیم.

مریم گفت:

❑ من هم مشاهده‌ها را در دفترم یادداشت می کنم.

مریم و سارا روز بعد به مدرسه رفتند. دفتر یادداشت خود را به معلمشان نشان دادند و گفتند که چه اطلاعاتی درباره‌ی چهار جانور کوچک جمع آوری کرده اند.



پروانه



عنکبوت



مگس



مورچه

معلم به آن‌ها کمک کرد تا نتایج مشاهدات خود را در جدولی مانند زیر وارد کنند.

نام جانور	تعداد پاها	تعداد بال‌ها	تعداد شاخک
پروانه	۶	۴	۲
مگس	۶	۲	۲
مورچه	۶	۰	۲
عنکبوت	۸	۰	۰

جدول
نظم‌دار

با توجه به جدول بالا و تصویر جانوران، نام هر یک از آن‌ها را در جای خالی مناسب بنویسید.



چند روز بعد مریم و سارا در قسمتی از مزرعه که محلّ نگه‌داری پرنده‌هایی مانند مرغ، اردک و ... بود، بازی می‌کردند. آن‌ها دیدند که پدر در حال جمع کردن تخم پرندگان است.

مریم از پدرش پرسید:

■ هر پرنده در هفته چند تخم می‌گذارد؟

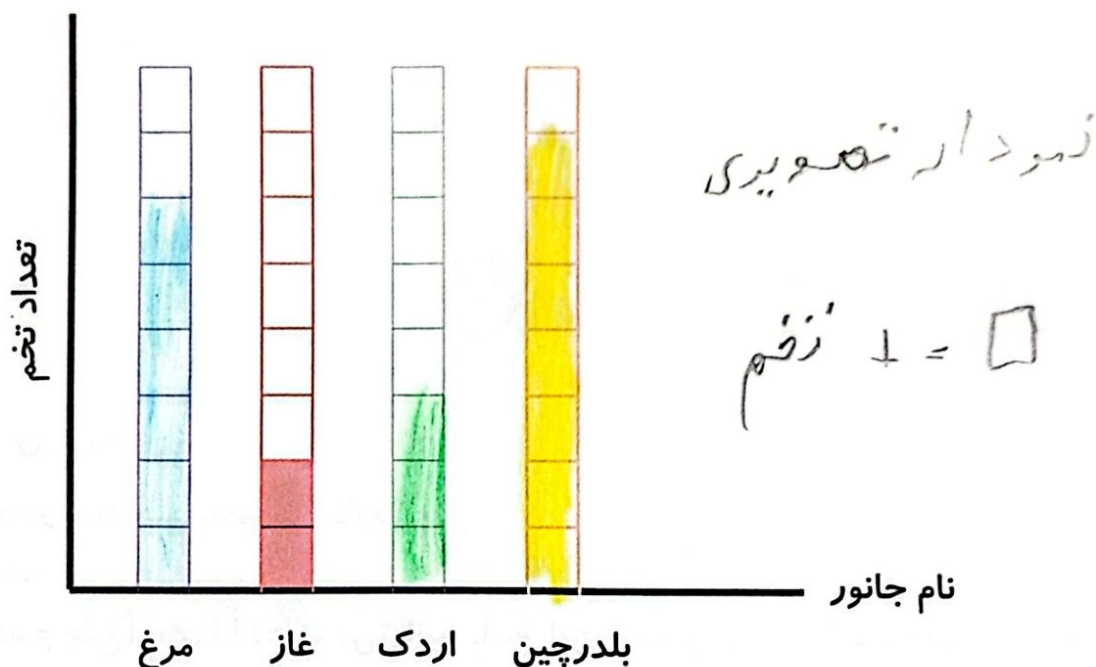
پدر جواب داد:

■ با مشاهده و جمع‌آوری اطلاعات می‌توانید پاسخ این پرسش را پیدا کنید. حالا خوب فکر کنید و بگویید چگونه این کار را انجام می‌دهید؟
سارا گفت:

■ به نظرم باید در مدّت چند روز، تعداد تخم‌های هر پرنده را بشماریم. آن‌ها به مدّت یک هفته در این باره اطلاعات جمع کردند.
جدول زیر اطلاعات جمع‌آوری شده را نشان می‌دهد:

				شکل
بلدرچین	اردک	غاز	مرغ	نام جانور
				تعداد تخم‌ها در یک هفته

با توجه به جدول صفحه‌ی قبل نمودار ستونی زیر را کامل کنید. برای هر تخم، یک خانه را در ستون مربوط به آن رنگ کنید:



با توجه به نمودار بالا، کدام پرنده بیشترین تخم را می‌گذارد؟ بلدرچین
با توجه به نمودار بالا، کدام پرنده کمترین تخم را می‌گذارد؟ غاز

نزدیک بهار بود و مادر مریم و سارا می‌خواست در قسمتی از مزرعه‌ی خود کاهو بکارند. از بچه‌ها پرسید:

به نظر شما کدام قسمت مزرعه برای کاشتن دانه‌های کاهو مناسب‌تر است؟ قسمت جلوی خانه که گرم‌تر است یا قسمت پشت خانه که سردتر است؟ جلوی خانه

مریم و سارا دوست داشتند مانند دانشمندان به پرسش مادر پاسخ دهند. آن‌ها تصمیم گرفتند آزمایشی انجام دهند تا پاسخ این پرسش را پیدا کنند. آن‌ها تعداد یکسانی دانه‌ی کاهو را در دو ظرف کاملاً مشابه کاشتند. یک ظرف را در قسمت جلوی خانه که دماسنج عدد ۲۵ درجه را نشان می‌داد گذاشتند. همان موقع ظرف دیگری را در پشت خانه قرار دادند که دماسنج آن قسمت، عدد ۱۵ درجه را نشان می‌داد.